

مجلس پنجم: امیر المؤمنین علیہ السلام محور عدالت و میزان حق

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بارئ الخلاق أجمعين، باعث الأنبياء والمرسلين

و الصلاة والسلام على أشرف السفراء المكرمين، خاتم الأنبياء والمرسلين

حبيب إله العالمين، أبي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>١</sup>

«ما پیامبران و انبیاء را فرستادیم با حجّت و بیّنه و معجزه، و با آنها کتاب و میزان فرستادیم تا اینکه مردم در میان خود به عدالت رفتار کنند و قیام به قسط و داد بنمایند.»  
بیّناتی که خداوند علیّیّ اعلیّیّ به پیغمبران داده، همان ادلّه نبوت و معجزاتی است که از دست آنها سر می زند، و دلالت بر ربط آنها با پروردگار و عالم ملکوت دارد.  
و با آنها کتاب و میزان فرستاده است. کتاب عبارت است از دستوراتی که به عنوان تشریح، برنامه زندگی عمل مردم و امت است؛ و میزان عبارت است از ترازو، یعنی آنچه را که با او حقّ و باطل، زشت و زیبا، خوب و بد، صلاح و فساد، و سعادت و شقاوت اندازه گیری می شود و از هم جدا می شود.

### وجوب جریان عدالت در رابطه با خدا، مردم و خود شخص

این میزان، روح آن پیغمبر است که براساس قسط و عدل قرار دارد، و تمام امت باید کارهای خود را با او اندازه گیری کنند و خود را به او نزدیک کنند، و از مواضع افراط و تفریط و تجاوزات خودداری کنند. اگر چنین کردند، قیام به قسط می کنند؛ یعنی وجود آنها براساس عدالت، تربیت

<sup>١</sup> سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

می‌شود.<sup>۱</sup>

عدالت یعنی راه حق را طی کردن و در صراط مستقیم بودن و از تجاوزات خودداری کردن؛ خواه راجع به رابطه‌ای که بین انسان و بین خالق انسان است، و خواه راجع به اموری که راجع به شخص خود انسان است، و خواه راجع به اموری که بین انسان و بین مردم دیگر است؛ در تمام این مراحل بایستی قسط و عدالت اجرا بشود.

عدالت از نقطه نظر عقیده، توحید و اعتراف به یگانگی پروردگار در ذات و اسماء اوست؛ و عدالت از نقطه نظر شخص، تربیت کردن صفات و ملکات او براساس صراط مستقیم و میزان حق است؛ و عدالت از نقطه نظر رابطه‌ای که بین انسان و بین مردم است، عبارت است از مراعات حقوق آنها و عدم تجاوز بآی نحو کان.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم الأنبیاء والمرسلین است، از نقطه نظر عدالت در مقامی قرار دارد که به هیچ وجه من الوجوه در تمام شراشر وجود آن حضرت غیر از عدالت نیست.

کفّار مکه آمدند گفتند:

ای محمد! دست از این ادعای خود بردار، آنچه بخواهی ما برای تو حاضر می‌کنیم، از اموال خود، آنچه بخواهی به تو می‌دهیم، تو را رئیس و حاکم و

سلطان خود قرار می‌دهیم، و همه در زیر لوا و فرمان تو درمی‌آییم، از بهترین زنان زیبای جهان برای تو می‌آوریم، از این املاک و باغستان‌های سرسبز طائف آنچه بخواهی برای تو تهیه می‌کنیم؛ فقط تو دست از این ادعا بردار که: خدا یکی است و همه باید در زیر فرمان او باشند، و سر از فرمان افرادی مانند خود باید بپیچند، و همه در تحت اطاعت و عبودیت خدا دربیایند! از این یک حرفت دست بردار، ما را در کارهای خود آزاد بگذار، ما همه خادم تو هستیم و بنده تو؛ در آن صورت در اجرای منویات تو همه کوشا هستیم.

پیغمبر فرمود:

قسم به خدا اگر خورشید را در کف دست راست من بگذاری و ماه را در کف دست چپ من، «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا»<sup>۲</sup> هیچ چاره‌ای نیست باید بگویید: «لا إله إلا الله»، و باید اعتراف به

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت میزان اعمال در قیامت، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، مجلس ۵۴ و ۵۵.

<sup>۲</sup> مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۹۲؛ ج ۴، ص ۳۴۱؛ ج ۵، ص ۳۷۱ و ۳۷۶.

ربوبیت او کنید و باید به او امر پروردگار رفتار کنید!<sup>۱</sup>

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَائِي ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ  
يُعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>

همه شما باید قیام به عدل کنید، از تجاوز به حقوق غیر، خودداری کنید، از ریاست‌های باطله و فرعونیت‌ها دست بردارید، و همه باید سر به عبودیت پروردگار بنهید؛ غیر از این هیچ چاره‌ای نیست! ماه و خورشید به درد من چه می‌خورد؟! زن زیبا و باغ و طلا و ملک به درد من چه می‌خورد؟! ریاست و حکومت برای من چه فایده‌ای دارد؟! من بنده خدا و فرستاده او هستم و مأمورم شما را به این صراط مستقیم دعوت کنم.

### امیرالمؤمنین علیه السلام میزان عدالت

امیرالمؤمنین علیه السلام وصی این پیغمبر است؛ در تمام شراشر وجود آن حضرت، یک جنبه انحراف و تعدی نیست. روحش، سرش، عقائدش، ملکاتش، غرائزش همه در صراط مستقیم و اعتدال آمده است، طرز تفکر و افعالش همه در صراط حق است؛ ﴿لِيُقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۳</sup> «برای اینکه مردم را به عدالت و قسط دعوت کند.»

آن میزانی که با امیرالمؤمنین است همان خاصه نفسی و روحی او است که مانند شاهین ترازو، هر صلاحی را از فساد، و هر خوبی را از زشت، و هر مستقیمی را از کج، و هر راه سعادت را از راه شقاوت تشخیص می‌دهد؛ و این میزان برای مردم است تا روز قیامت.

نه اینکه امیرالمؤمنین خود را تصنعاً به عدالت بزند و بخواهد عدالت را در میان مردم اجرا کند؛ کار، تصنعی نیست. حقیقت عدالت و قیام به قسط با روح امیرالمؤمنین از همان اول، و به واسطه تعلیم و تربیت در مرتبه ثانی، سرشته و خمیر شده است. حضرت میزان عدالت است و غیر از عدالت نمی‌تواند رفتار کند؛ هنگامی که ناعدالتی باشد ناراحت است، سرش درد می‌گیرد، تب می‌کند، خطبه می‌خواند و فریاد می‌زند.

در یک وقت لشکریان معاویه در شهر انبار آمدند و یک خلخال از پای یک زن یهودیه که در ذمه اسلام بود ربودند. حضرت این مطلب را که شنید عرق کرد، تب کرد، عبایش هنگام راه رفتن به زمین می‌کشید؛ یک خطبه مفصلی می‌خواند که:

<sup>۱</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۸.

<sup>۲</sup> سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۷۵:

«حقاً خداوند به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشاء و ستم نهی می‌نماید، و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه شما متذکر گردید.»

<sup>۳</sup> سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

وای بر شما! شما مسلمانید و غیرت دارید، آن وقت متعدیان از پای یک زن یهودی که در ذمه اسلام است خلخال بیرون بیاورند و بر غیرت و عصبیت

شما بر نخورد؟! قسم به خدا اگر انسان بر این دردها بمیرد بهتر است!<sup>۱</sup>  
بزرگان درباره عدالت امیرالمؤمنین بحث‌ها دارند، متفکران جهان بحث‌ها دارند. عدالت آن حضرت همه را متحیر کرده است که تا چه اندازه آن حضرت بر این اساس استقامت دارد.

### نظر علمای متعصب مصری نسبت به علت علاقه شیعیان به ائمه خود

بعضی از افرادی که نظر خوبی به شیعه و امامان آنها ندارند، مانند محمد فرید و جدی صاحب کتاب *دائرة المعارف*، و مانند احمد امین مصری صاحب کتاب *فجر الإسلام* و *ضحی الإسلام* و *ظهر الإسلام*، و مانند ابن عبد ربّه صاحب کتاب *عقد الفرید*، اینها مردمان متعصب و کج سلیقه‌ای هستند، اینها می‌گویند که:

«علت اینکه شیعه به ائمه خود علاقه دارد برای این است که ائمه آنها همیشه مهجور و مظلوم بوده‌اند، و طبعاً کسی که مظلوم باشد مردم به او توجه دارند. ائمه آنها همیشه یا کشته شده‌اند یا مورد زجر و شکنجه و آزار، یا در حبس‌های طولانی به سر می‌برده‌اند؛ لذا طبعاً روحیه مردم به اینها گروش پیدا می‌کند. به خلاف خلفای بنی امیه و بالأخص بنی العباس، که دوران حکومت و قدرت و عظمت آنها طول کشید و از تمام امکانات خود استفاده می‌کردند و تمام قدرت‌ها به دست آنها بود؛ و وقتی قدرت به دست انسان باشد، لازمه‌اش تعدی و تجاوز است، لازمه‌اش قدرت انحراف است.

کدام کس قدرت کافی به دست نمی‌آورد و مال فراوان در تحت اختیار ندارد الا اینکه به کارهای قبیح و زشت دست می‌زند؟! و بنی العباس هم از همین قبیل بودند؛ قدرت داشتند، مال داشتند، مُکنت داشتند، سلطنت نیمی از دنیا مال آنها بود؛ لذا شب‌ها تا به صبح مجالس رقص و غنا و شرب برقرار می‌کردند، چون دارای قدرت بودند. اما ائمه شیعه این طور نبودند، قدرت به دست آنها نبود؛ و لذا مردم از بنی العباس رمیده شدند و به علویین گرویدند و ائمه آنها را ستایش کردند. ولی معلوم نیست که اگر قدرت به دست ائمه شیعه می‌رسید، آیا آنها باز این محبوبیت را در بین مردم داشتند یا نداشتند؟» این عنوان بحث اینها!<sup>۲</sup>

### پاسخ به اتهامات احمد امین و دیگران، علیه شیعه

<sup>۱</sup> معانی الأخبار، ص ۳۰۹ و ۳۱۰. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این خطبه رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۴۴۱.

<sup>۲</sup> *ضحی الإسلام*، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲. *ظهر الإسلام*، ج ۴، ص ۸۱۵؛ *فجر الإسلام*، ص ۲۷۲ و ۲۷۴.

این حرف، بسیار حرف غلطی است، و ناشی از عناد و سماجت و نابینایی و کوری علمی است؛ تاریخ ائمه شیعه از همه چیز روشن تر است. برای آنها هرگونه قدرتی متصور بود، ولی آنها نمی‌خواهند از قدرت ظالمانه و جائرانه استفاده کنند؛ آنها قدرت عادلانه می‌خواهند.

بعد از اینکه مردم از بنی امیه متنفر شدند و آنها را کشتند و مروان حمار را کشتند و تمام خاندان بنی امیه را در میان عالم منقرض کردند، خواستند با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بیعت به خلافت کنند. حضرت حاضر به خلافت نشد؛ روی جهاتی که من سابقاً برای بعضی از رفقا بحث مفصلش را کردم که چرا حضرت صادق حاضر برای خلافت نشد.<sup>۱</sup> آمده‌اند که بیعت کنند و می‌گویند: بیا سلطان ما باش! حضرت راضی نمی‌شود!<sup>۲</sup> پس کجا امکانات برای آن حضرت نیست؟!

حضرت امام رضا علیه السلام را که مأمون با جبر و قهر از مدینه طلبید برای اینکه آن حضرت را خلیفه‌المسلمین قرار بدهد و خودش با آن حضرت بیعت به خلافت کند، چرا امام رضا علیه السلام حاضر نشدند، با اینکه تمام قدرت‌ها با آن حضرت است؟ و بعد از تنازل به ولایت عهد، حضرت ولی عهد خلیفه تمام مسلمین روی عالم بودند، و این ولایت عهد مدت یک سال و خرده‌ای طول کشید تا آن حضرت را شهید کردند؛<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> حضرت امام رضا از این قدرت خود چه سوء استفاده‌ای کرد؟ از این مال‌های فراوان و از این قدرت فراوان چه سوء استفاده‌ای کرد؟! جز قیام به عدل و قسط در میان مردم؟!

### پاسخی دیگر به احمد امین و همفکرانش

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر بیست و پنج سال تصدی در کارهای خلافت نکرد. شخصی که بیست و پنج سال محرومیت کشیده است، حالا مردم با او بیعت می‌کنند و دوست و دشمن برای خلافت او حاضرند، و او را به ریاست برگزیده‌اند،<sup>۵</sup> او باید تمام عقده‌هایی که در بیست و پنج سال در دلش متراکم شده و محرومیت‌هایی را که در این دوران طولانی به دست آورده است، حالا جبران کند؛<sup>۶</sup> حالا باید دست دراز کند به اموال مردم، دست دراز کند

<sup>۱</sup> رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

<sup>۲</sup> ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۶۰؛ الفرج بعد الشدة، ج ۲، ص ۳۴۸؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

<sup>۳</sup> الکافی، ج ۱، ص ۴۸۸ - ۴۹۰ و ۴۹۲.

<sup>۴</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکر و خدعه و اجبار مأمون بر ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۰۵.

<sup>۵</sup> نهج البلاغة (عبد)، ج ۱، ص ۳۶.

<sup>۶</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون خطبة امیرالمؤمنین علیه السلام در تغییر سنت‌های خلاف بعد از رسیدن به خلافت، رجوع

به قطعات املاک مردم، دست دراز کند به حکومت‌های مختلف. مدت پنج سال حکومت کرد و لباسش دو لباس کهنه بود؛<sup>۱</sup> و محلّ خلافتش در دارالإماره نبود، در خانه شخصی خود بود که فرش نداشت و فراش نداشت.<sup>۲</sup> از اکناف و اطراف عالم برای آن حضرت از بیت‌المال مسلمین می‌آوردند، آن حضرت بالسویه بین همه مسلمین قسمت می‌کرد؛ خودش هم یک مسلمان، آن مقداری که هر مسلمان می‌گرفت حضرت هم به همان مقدار برمی‌داشت.<sup>۳</sup> بنابراین ائمه مسلمین

---

شود به امام‌شناسی، ج ۸، ص ۲۵۸.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۷۰:

«ألا وإنّ إمامكم قد اكنفى من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه ...!»

سالک آگاه، ج ۱، ص ۱۵۵:

«ای مردم بدانید که امام شما از دنیا به دو طمر (یعنی دو لباس کهنه) و به دو نان جو ساخت!»

<sup>۲</sup> إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۷:

«قال سويد بن غفلة: دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام بعد ما بوع بالخلافه و هو جالس على حصير صغير ليس في البيت غيره، فقلت: يا أمير المؤمنين بيدك بيت المال و لست أرى في بيتك شيئاً مما يحتاج إليه البيت! فقال عليه السلام: "يا ابن غفلة! إن اللبيب [العاقل] لا يتأثت في دار النقلة و لنا داراً قد نقلنا إليها خير متاعنا و إنا عن قليل إليها صائرون."»

ترجمه: «سويد بن غفله گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم بعد از آن که برای خلافت با ایشان بیعت کرده بودند. دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نبود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال در اختیار شما است، درحالی‌که در این خانه چیزی از آنچه خانه بدان نیاز دارد نمی‌یابم!

فرمود: "سويد! عاقل برای خانه‌ای که باید از آنجا نقل مکان کند، وسایل تهیه نمی‌کند. ما خانه امن و راحتی داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا منتقل نموده‌ایم، و به زودی به سوی آن خانه رهسپار خواهیم شد."» (محقق)

<sup>۳</sup> الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲:

«عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا وَكَيْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: "إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرْزُؤُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دَرَهْمًا مَا قَامَ لِي عِدْقٌ يَيْتَرِبُ، فَلْيَصِدِّقْكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَ مُعْطِيَكُمْ!" قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لَهُ: "وَاللَّهِ لَتَجْعَلَنِي وَ أَسْوَدَ بِالْمَدِينَةِ سَوَاءً!" فَقَالَ: "إِجْلِسْ أَمَا كَانَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرُكَ؟! وَ مَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةٍ أَوْ بِتَقْوَى!"»

معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۹۵:

«چون علی علیه السلام به مقام حکومت و ولایت امور رسیده و زمام امور را در دست گرفتند، بر منبر بالا رفته و حمد و ثنای خدا را بجای آورده و سپس فرمودند: "سوگند به خدا که من از حقوق مالیه شما، از غنائم و غیره، یک درهم کم نمی‌کنم تا وقتی که یک شاخه خرما برای من در مدینه باقی باشد.

نفس‌های شما باید به شما راست بگوید، آیا چنین می‌پندارید که من خودم در بیت‌المال برای خودم تجاوز نمی‌کنم و برای شما تجاوز می‌کنم (یعنی خودم بیش از حقم بر نمی‌دارم آنگاه به کسی دیگر بیش از حقم می‌دهم)؟! (نه، چنین

در دوران فوران قدرت خود، از نقطه نظر عدالت، حالشان همان حالی بود که در دوران محرومیت بوده است. آنها حکومت را برای حکومت نمی خواستند، حکومت را برای اجرای عدل در بین مردم، سرکوبی ظالم، و رسانیدن حق به مظلوم، و دعوت تمام مردم به سوی خدا [می خواستند]، حکومت را مقدمه این قرار می دادند.<sup>۱</sup>

## پاسخی دیگر به این افترا

### داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السلام

در همه تواریخ داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است؛ خودش در نهج البلاغه می فرماید:<sup>۲</sup>

وَاللَّهِ لَأَنَّ أَيْتَةَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا وَأُجْرًا فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ! وَكَيْفَ أَظْلِمُ نَفْسًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى

نیست بلکه نه من و نه شما از بیت المال بیش از یک نفر مسلمان حقی نداریم.“  
عقیل - کرّم الله وجهه - که برادر بزرگتر آن حضرت بود، برخاست و گفت: ”سوگند به خدا که تو می خواهی مرا و این سیاهان را که بندگان سیاه پوست هستند در مدینه، یکسان قرار دهی!“  
حضرت فرمود: ”بنشین! غیر از تو در اینجا کسی نبود که تکلم کند؟! شرافت و فضیلتی بر آن مرد سیاه پوست نداری مگر به سابقه اسلام و تقوا!“  
<sup>۱</sup> معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۸۲:

«امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت عجیبی داشت که آن قدرت و عظمت توأم با ملائمت و عدالت خاصی بود؛ به طوری که از تمام جنایاتی که نسبت به خود آن حضرت می شد چشم می پوشید و مصالح شخصی خود را صفر، و در برابر مصالح نوع و حقوق مردم نادیده می گرفت و از سوء قصدها و اهانتها غمض عین می فرمود.  
از اینجاست که می بینیم افرادی مانند احمد امین مصری و ابن عبدربه در عقده الفرید می گویند: ”حکومت امیرالمؤمنین به یک نبوت اشبه بود تا به حکومت؛ و افرادی را که آن حضرت تربیت کرد مانند حواریون حضرت عیسی بن مریم بودند. پس این طرز حکومت نیست. و بر همین اساس صدق و عدالت بود که معاویه در جنگ صفین غالب آمد.“  
آری، باید به این دو نفر و امثال آنها از افرادی که حکومت را یک سیاست توأم با مکر و خدعه و دروغ می دانند و برای وصول به آن از هیچ جنایتی دریغ ندارند، گفت:

حکومت حقه الهیه، حکومت حق است و منظور مسلط شدن بر اعضاء و اموال و نفوس مردم نیست؛ مقصود خودنمایی و مصارعه در صحنه منیت و فردپرستی نیست؛ بلکه نشان دادن نهال عدالت در قلوب مردم و إحقاق حقوق است. و البته این حکومت الهیه است که باید به دست امیرالمؤمنین و افراد تربیت شده در مکتب او صورت گیرد.“

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون فرازهایی از این خطبه شریفه امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۴۹، عنوان «چرا امیرالمؤمنین میزان اعمال است».



قُفُولُهَا وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟!!

«می‌فرماید): «قسم به خدا که اگر من شب را به صبح بیاورم روی خارهای نوک تیز، بدنم شب تا به صبح روی خارهای سَعدان باشد (آن خارهای نوک تیز که خوراک شتران است) و مرا به زنجیر و سلسله دریاورند و روی این خارها بکشند، در نزد من بهتر است از آنکه خدا و رسول را ملاقات کنم درحالتی که نسبت به حقوق بعضی از بندگان ظلم کرده باشم، یا بعضی از امتیعه دنیا را غصب کرده و به جور برده باشم. من چگونه ظلم کنم به کسی، برای نفسی که با سرعت رو به کهنگی و پراگی می‌رود و درنگ او در میان قبر زیاد طول می‌کشد؟!»

وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتَ عَقِيلًا وَ قَدْ أَمَلَقَ، حَتَّى اسْتَبَاحَنِي مِنْ بُرُكْمِ صَاعًا وَ رَأَيْتُ صَيَّانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ  
غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَّتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعَظِيمِ.

«قسم به خدا، عقیل برادر خودم را دیدم که فقر و پریشانی او را از پا درآورده بود، و بیچه‌های او را دیدم که از شدت فقر موهایشان ژولیده و گرد و غبار بر صورت آنها نشسته و رنگ آنها تاریک شده، کانه صورت آنها را با نیل رنگ کرده‌اند؛ آمد پیش من و از گندم شما یک من می‌خواست. «  
وَ عَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا وَ كَرَّرَنِي مُكْرَّرًا وَ قَدْ أَصْعَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي وَ ظَنَّ أَنِّي أُبِيعُهُ دِينِي وَ اتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا  
طَرِيقَتِي!

«نه یک مرتبه آمد، چندین مرتبه آمد و گفتار سابق خود را تکرار کرد و تأکید کرد. من هم گوش می‌دادم، استماع می‌کردم؛ از این استماع و گوش

دادن من چنین پنداشت که من هم راضی هستم از این گندم مسلمان‌ها یک من به او بدهم، و من از طریقه و روش خودم دست بردارم و دنبال خواست و گفته او بروم!»

فَأَحْيَيْتُ حَدِيدَةً فَأَدْبَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَصَجَّ صَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ الْأَمْهَاءِ وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ  
مَيْسَمِهَا. فَقُلْتُ: تَكَلَّمْتُكَ الثَّوَاكِلُ! أَتَيْتُنُّ مِنْ نَارٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ أَسْجَرَهَا جَبَّارُهَا  
لِغَضَبِهِ؟! أَتَيْتُنُّ مِنْ أَدَى وَ لَا أَتُنُّ مِنْ لَطَى؟!!

«من رفتم یک قطعه آهنی داغ کردم، آوردم به پوست بدن عقیل، برادرم چسباندم؛ یک مرتبه صدای ناله‌اش بلند شد و نزدیک بود بدنش محترق بشود و بسوزد. گفتم: ای مادرت بر تو بگریه! چرا فریاد می‌کنی؟! چرا داد و بیداد می‌کنی؟! فریاد می‌کنی از آتشی که یک انسانی مانند من برای بازی، آهنی را گرم کرده و روی پوست بدن تو گذاشته؟! آن وقت مرا دعوت می‌کنی به آن آتش قیامت که جبارش از روی غضب برای مخالفین و سرکشان تهیه کرده؟! تو از این آهن داغ ناله می‌کنی و من از آن آتش غضب پروردگار در روز قیامت، ناله نکنم؟!»

وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَرِيقُ بَمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ سَبَيْتُهَا كَأَنَّهَا رِيْقٌ حَيَّةٌ أَوْ قَيْهَا.

«از این عجیب‌تر، یک شخصی در منزل را زد و برای ما یک حلوایی آورد؛ (این شخص، أشعث بن قیس کندی است؛ رئیس منافقین، از اصحاب امیرالمؤمنین.<sup>۱</sup> مانند زمان رسول خدا که عبدالله بن اُبی سلول، رئیس منافقین در مدینه بود،<sup>۲</sup> در میان اصحاب امیرالمؤمنین، أشعث بن قیس رئیس منافقین است. تمام فسادهای کوفه زیر سر اوست؛ حتی در ریختن خون امیرالمؤمنین در این شب ضربت، به ابن ملجم و وردان و شیب

کمک کرد.<sup>۳</sup> عجیب مردی است! مرد منافق و کارشکن است، حب ریاست از مجرای باطل دارد و می‌خواهد از مقام و شوکت امیرالمؤمنین استفاده سوء کند؛ و امیرالمؤمنین هم، چنین آدمی نیست که دور و بر خود را از این افراد جمع کند، و به آنها پست‌ها و حکومت‌های حساس بدهد برای إسکات آنها، گرچه ملازم و مقارن باشد با از بین رفتن اموال و نوامیس و تجاوز به حقوق؛ این کار امیرالمؤمنین نیست.) (حضرت می‌فرماید): در زد وارد شد و یک حلوای خیلی مرغوبی تهیه کرده بود و در کاسه‌ای گذاشته بود و سر او را هم پوشانده بود و برای ما آورده بود. من نگاهم به این حلوا افتاد، دیدم چقدر این حلوا تلخ است! مثل اینکه واقعاً با آب دهان مار یا با قی مار این را خمیر کرده‌اند و درست کرده‌اند. به او گفتم: این چیست؟»

أَصْلَةُ هَذَا أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ؟

«آیا این صله است؟ (یعنی این را می‌دهی برای اینکه حاجتت را من برآورم؟ این را به عنوان رشوه، تعارف آوردی برای ما، تا قلب مرا ضبط کنی و من تقاضاهای تو را قبول کنم؟ این را به عنوان صله آوردی، رشوه آوردی؟) یا این زکات است؟ یا صدقه است؟»

اگر صله است که صله جایز نیست، رشوه جایز نیست، انسان برای کسی چیزی را ببرد به نیت اینکه از او سوء استفاده کند؛ برای تمام افراد مسلمین این کار حرام است! اگر زکات است، من امیرالمؤمنین هستم، سید هستم، زکات به من نمی‌رسد! اگر صدقه است، إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا مُحَرَّمَةٌ؛ صدقه بر ما اهل بیت حرام است، ما اهل صدقه نیستیم!»

أشعث گفت:

فَقَالَ لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَ لَكِنْ هَدِيَّةٌ.

«نه این است و نه آن است، هدیه‌ای خدمتتان آورده‌ام.»

حضرت در جوابش چه فرمود؟ گفت:

<sup>۱</sup> تسلیة المجالس، ج ۱، ص ۴۸۸.

<sup>۲</sup> المغازی، ج ۳، ص ۱۰۵۷ - ۱۰۶۰ و ۱۰۷۰؛ البداية و النهاية، ج ۵، ص ۳۴ و ۳۵.

<sup>۳</sup> مناقب آل اُبی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

هَبْلَتِكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟! أَمْحَبْتُ أُمَّتَ أُمَّ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهَجُرُ؟!<sup>۱</sup>

«ای مادرها بر تو بگرید! از راه دین آمدی مرا گول بزنی؟ (می گویی این هیچ عنوانی ندارد، هدیه آوردم خدمت شما؛ از دین آمدی وارد بشوی!؟) ای مرد! عقلت خراب شده، یا جنون به تو رسیده، یا هذیان داری می گویی و مرا نشناختی!؟»  
فَوَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ أَفْلَاحِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ!

«قسم به خدا اگر این افلاک هفتگانه را با آنچه در زیر دارد به من بدهند که یک گناهی انجام بدهم و آن گناه این باشد که یک مورچه ای که دارد می رود یک پوست جو به دهان دارد، من آن پوست جو را جدا کنم، من این کار را نمی کنم!»

وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ مَا لِعَلِيٍّ وَنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا يَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلِيلِ.<sup>۱</sup>

«قسم به خدا تمام این دنیا، این دنیای خودتان، این حکومت ها که شما مرا به آن دعوت می کنید، در نزد من پست تر است از یک برگگی که در دهان یک ملخی است و دارد می جود و خرد خرد می کند! مرا به این کارها چه؟! مرا به این لذات فانیه چه مناسب؟! پناه می بریم به خدا از خوابیدن عقل و لغزش هایی که انسان را می گیرد.»

او از این راه آمده است و می خواهد من را گول بزند!

کما اینکه خیلی اتفاق می افتد برای گول زدن، به عنوان هدیه برای انسان چیزی بیاورند! آن وقت برای انسان روایت هم می خوانند که پیغمبر فرمود: انسان خوب است هدیه را قبول کند ولو یک ران ملخی باشد! خود پیغمبر هم هدیه را قبول می کرد ولو یک دانه خرما یا یک جرعه شیر.<sup>۲</sup>

بله، پیغمبر قبول می کرد، هرچه بود قبول می کرد؛ اما اگر هدیه بود و عنوان دیگری نداشت. پیغمبر ما خیلی متواضع بود، زن های بیوه یک ماهیچه می گرفتند و در دیزی خود بار می کردند

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۶، با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> مناقب آل اُبی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۶:

«... وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ وَ لَوْ عَلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ وَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَ لَوْ أَنَّهَا جُرْعَةٌ لَبَنٍ...»

ترجمه: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همواره دعوت آزاده و مملوک را اجابت می کرد ولو برای دست یا پاچه گوسفند؛ و هدیه را قبول می کرد هر چند آن هدیه جرعه ای شیر بود.» (محقق)

و بعد می گفتند: «یا رسول الله! امروز ناهار بیا پیش ما!» حالا منزلش بیرون مدینه است! پیغمبر اجابت می کرد و می رفت. پیغمبر ما چنین حالی داشت؛<sup>۱</sup> اما خدای ناکرده اگر در این هدیه ذره‌ای از نیت فاسد بیاید، آن هدیه دیگر هدیه نیست.<sup>۲</sup> چشم ولایت امیرالمؤمنین است که می بیند این حلوای شیرین نیست، این حلوایی است که با زهر مار آمیخته شده است؛ این حلوا حلوای شیرین نیست. ظاهرش حلواست ولی باطنش زهر مار است. این با این حلوا می خواهد امیرالمؤمنین را بخرد، این می خواهد تصاحب کند، این می خواهد حقی بر آن حضرت داشته باشد، این می خواهد دل آن حضرت را استمالت کند و فردا در تقاضا و پیشنهادی که نسبت به آن حضرت می کند، متنی بر آن حضرت داشته باشد. حضرت می زند زیر پای همه این حرف‌ها. این را می گویند امیرالمؤمنین!

### داستان عقیل به نقل از شیخ محمد جواد مغنیه

<sup>۱</sup> روضة المتقین، ج ۷، ص ۳۴۸:

«قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "لَوْ دُعِيَ إِلَى كُرَاعٍ لِكُرَاعٍ لَأَجَبْتُ."»

ترجمه: «حتی اگر برای پاچه گوسفندی به جایی دوردست در اطراف شهر دعوت شوم می پذیرم!» (محقق)

الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۹۳:

«عن ابن عباس قال: "كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَعْتَقِلُ الشَّاةَ، وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خَيْرِ الشَّعِيرِ."»

ترجمه: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همواره بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد، گوسفند را می بست و دعوت مملوکان را برای نان جوی اجابت می نمود.» (محقق)

مکارم الأخلاق، ص ۱۷۷:

«عن أنس قال: "إِنْ حَيَّطًا دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاتَاهُ بِطَعَامٍ قَدْ جَعَلَ فِيهِ قَرَعًا بِإِهَالَةٍ."»

ترجمه: «خیاطی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را دعوت کرد و برای حضرت غذایی آورد که در آن کدو با روغن بود.» (محقق)

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۵، ص ۱۴۱:

«عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "الهدية

على ثلاثة أوجه: هدية مكافأة و هدية مُصانعة و هدية لله عز وجل."»

ترجمه: «سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: "هدیه بر سه وجه است: هدیه‌ای که جزا و پاداش است و در ازای عملی است که طرف مقابل انجام داده است؛ و هدیه‌ای که رشوه است و بدین جهت داده می شود که طرف مقابل برای انسان انجام دهد؛ و هدیه‌ای که به خاطر خداوند عزوجل داده می شود."» (محقق)

شیخ محمد جواد مغنیه<sup>۱</sup> در شرح مختصری که نسبت به نهج البلاغه نوشته، راجع به این داستان می گوید:

قضایای عقیل و امیرالمؤمنین را هر قاصی و دانی<sup>۲</sup> می داند و در کتب مشهور و معروف است و کتابها درباره این نوشته اند؛ و آخرین کتابی که در این باره راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده است، برای عبدالکریم خطیب است، که کتابی نوشته است به نام علی بن ابی طالب و این داستان را نیز در این کتاب آورده است که: عقیل آمد خدمت حضرت (آمد ظاهراً این است که

از مدینه آمد، چون عقیل جایش در کوفه نبود و در مدینه بود. بین امیرالمؤمنین و عقیل کمال مودت و صفا بود؛ خیلی عقیل را دوست داشتند، و عقیل هم امیرالمؤمنین را خیلی دوست داشت، و کمال محبت و مهربانی را این دوتا برادر با هم داشتند؛ و از طرف دیگر عقیل برادر بزرگ است، بیست سال از امیرالمؤمنین سنش بیشتر است) آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد:

«یا اخی رکبنا دین عظیم؛ بار قرض من خیلی سنگین شده است!»

حضرت فرمودند: «من که چیزی ندارم، این عطایی که از بیت المال باید قسمت بشود من تمام سهمیه خودم را به تو می دهم!»

گفت: «من از آنجا بلند شدم آمدم اینجا برای اینکه عطای تو را بگیرم؟! این عطا که دردی از من دوا نمی کند! بیت المال، این عطائی را که آوردند و بین تمام مسلمین باید قسمت کنند هر کس سهمیه خود را بگیرد، تو هم که والی و حاکمی، سهمیه یکی از افراد عادی را می گیری، اینکه دردی از من دوا نمی کند!»

حضرت فرمودند: «والله لو كان لي مال لأعطيئك!»<sup>۳</sup> اگر خودم مال شخصی داشتم به تو می دادم،

---

<sup>۱</sup> شیخ محمد جواد مغنیه، فرزند شیخ محمود، از عالمان و مفسران شیعه در قرن اخیر است. او در لبنان متولد شد و تحصیلات خود را در موطن خویش آغاز کرد و سپس به نجف رفت و از محضر اساتیدی چون سید ابوالقاسم خویی و... بهره گرفت. او پس از بازگشت به لبنان، منصب قضاوت و ریاست دادگستری را در آنجا عهده دار شد. شیخ محمد جواد مغنیه دارای تألیفات بسیاری در علوم مختلف بوده و از جمله مفسرانی است که صاحب دو تفسیر *الکاشف والمبین* و شرح *نهج البلاغه* به نام *فی ظلال نهج البلاغه* است. (محقق)

<sup>۲</sup> یعنی: هر دور و نزدیکی.

<sup>۳</sup> *فی ظلال نهج البلاغه*، ج ۳، ص ۳۱۶: «والله ما لي مما ترى شيئاً [شيء] إلا عطائي؛ "به خدا قسم از آنچه می بینی چیزی جز سهم خودم برای من نیست!"»

می دانی که من هم چیزی ندارم.»

عقیل فکری کرد و گفت: «اگر بروم پیش آن مرد، نسبت به من بهتر از تو دستگیری می کند!»  
(مقصودش معاویه بود!)

حضرت فرمودند: «أهلاً و سهلاً [راشداً مهدياً]؛ خُب میل خودت است، هر جا می خواهی بروی برو!»

عقیل حرکت کرد آمد به شام، رفت پیش معاویه. معاویه به عقیل سیصد هزار درهم داد، بعد گفت: «عقیل حالا من بهترم یا برادرت؟!»

عقیل گفت: «تو بهتر هستی برای دنیای من، اما برادر من بهتر است برای آخرت من و برای دین من!»<sup>۱</sup> سیصد هزار درهم! اینها مال کیست؟ مال مسلمانهاست؛ جمع می کند و بین اطرافیان خود قسمت می کند! مرد سیاسی و چقدر زمینه شناس است! و برای ربودن قلوب اصحاب امیرالمؤمنین، کیسه های زر و کیسه های نقره می فرستد و افراد را به سمت هدف و نیت خود می کشاند.

ولی امیرالمؤمنین هم چنین آدمی نیست که اموال بیت المال مسلمین را به برادرش بدهد، اموال بیت المال مال مسلمین است؛ همین طوری که نمی تواند دست عقیل را بگیرد بیاورد در بازار ببرد داخل یک دکانی، دخل آن طرف را در جیب برادرش خالی کند!

چرا امیرالمؤمنین این کار را نمی تواند بکند؟ برای اینکه مال مردم است، مال مردم را که نمی شود به برادر داد؛ مال بیت المال که سهم تمام افراد مسلمین است، از عطایای آن هم نمی تواند به برادر بدهد و بگوید بقیه اش را قسمت کنید؛ گرچه حالا تمام اموال زیر دست امیرالمؤمنین است. و شاید قدرت بر تصرف داشته باشد، ولی اجازه در تصرف ندارد. قلبش میزان حق است؛ او می گوید این مال بین تمام افراد مسلمانها باید قسمت بشود. این رویه امیرالمؤمنین بود.

سرّ ولایت آموز مصباح جان برافروز \*\*\*

\*\*\* رو از علی بیاموز یک شیمه علیّه

\*\*\* روی علیّ اعلیٰ اشراق نور بالا \*\*\*

\*\*\* عَنْ وَجْهِ تَلَاؤاً نُورٌ مِنَ الْهُوِيَّةِ<sup>۲</sup>

\*\*\* سرّ هویت آمد روح مشیت آمد \*\*\*

<sup>۱</sup> فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۶: الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> ترجمه: «نوری از مقام هوویت ذات حضرت حق بر او درخشان شد.» (محقق)

\*\*\* إِيْجَادُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ مَبْدَءِ الْمَشِيئَةِ<sup>۱</sup>

چون روح جمله آسماست این نکته پای برجاست

\*\*\*

\*\*\* يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا يَا رَازِقَ الْبَرِيَّةِ<sup>۲</sup>

چون نیست ره به ذاتش یک شمه از صفاتش \*\*\*

\*\*\* الرَّفْقُ بِالرَّعِيَّةِ وَالْعَدْلُ بِالْقَضِيَّةِ<sup>۳</sup>

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛<sup>۴</sup>

خدا کتاب فرستاده، میزان فرستاده، پیغمبران فرستاده و با آنها حجت و بیینه آورده است برای اینکه مردم قیام به عدل کنند؛ آن وقت علی علیه السلام خود مثل سایر افراد مسلمان، اگر دارد، از خود به آنها می‌دهد، اگر نه مثل سایر افراد، دیگر نمی‌شود انسان مال دیگری را بدهد به دیگری.

بله، یک وقت خود مسلمان‌ها می‌آیند می‌گویند: یا علی ما تمام بیت‌المال را به تو بخشیدیم، به هر کس می‌خواهی بده! این یک مسئله‌ای است. ولی امیرالمؤمنین پاسبان است و پاسدار، اگر به اندازه یک ذره تعدی کند خیانت کرده و خیانت برای مردمان معمولی پسندیده نیست، آن وقت علی بیاید خیانت کند؟! امام و محور عدالت، امیرالمؤمنین که از نقطه نظر ایمان، مقام امارت و حکومت به او داده شده است نه از نقطه نظر قدرت‌های ظاهری، او بیاید برادر خود را سیر کند و عموی خود را سیر کند و دختر خود را سیر کند و پسر عموی خود را سیر کند، و افرادی که حکومت ظاهری او را اداره می‌کنند سیر کند؟! ابدأ! ابدأ! می‌گوید: من تمام این دنیا را پشت سر می‌گذارم و یک قدم براساس جور و ظلم و خیانت بر نمی‌دارم!

مَا لِعَلِيٍّ وَنَعِيمٍ يَفْنِي وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى؛<sup>۵</sup> «علی را با این کارها چه مناسبت؟!»

---

۱۱ ترجمه: «و ایجاد هر چیزی از مبدأ مشیئت و اراده سرچشمه می‌گیرد!» (محقق)

۲۲ ترجمه: «ای بخشنده عطاها به خلق، ای روزی دهنده خلاق!» (محقق)

۳۳ ترجمه: «مدارای با خلق و عدالت در قضاوت یک شمه از صفات حضرتش می‌باشد.» (محقق)

۴۴ سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۵۸:

«ما حقاً پیغمبران خود را با اذله و بیانات و حجت‌ها و معجزات فرستادیم، و با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا آنکه مردم به قسط و عدل قیام کنند.»

۵ نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۸، با قدری اختلاف. ترجمه:

## روضه حضرت

در این روز دور خانه امیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی آور می‌شوند و همه یکسره دور خانه امیرالمؤمنین جمع شدند. و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات امیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد می‌زنند: [او را] به دست ما بدهید، ما انتقام بگیریم! و ابن ملجم به دستور امیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده‌اند او را بکشند و قصاص کنند؛ فرموده‌اند:

ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می‌دانم و او؛ اگر بخواهم قصاص می‌کنم و اگر بخواهم عفو می‌کنم، و البته عفو می‌کنم. و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولی‌دم من هستی، می‌خواهی قصاص کنی می‌خواهی عفو کنی، و خدا عفوکنندگان را دوست دارد.<sup>۱</sup> لذا در زمان حیات امیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن ملجم را بکشد، آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شده‌اند فریاد می‌زنند، ابن ملجم را می‌خواهند. حضرت امام حسن علیه السلام در باز کرد و چندین مرتبه پیغام امیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن ملجم تا زمانی که امیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی‌شود؛ ولی می‌خواهند ملاقات کنند.

در [خانه] امیرالمؤمنین، تا دیروز باز بود و مردم هر کس که می‌خواست آزادانه می‌آمد و

---

«علی را چه کار با نعمتی که فانی شدنی است و لذتی که باقی نیست؟!» (محقق)  
الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹:

«... "إِن أَبَقَ فَأَنَا وَوَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أَفَنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفُتْ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَلَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا...» ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَقَالَ: "يَا بَنِيَّ! ضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَ لَا تَأْتُمْ!"  
الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵:

«فقال علي عليه السلام: "إنه أسيرٌ فأحسبوا نُزْلَهُ وَ أكرِموا مَشاوَه! فَإِنْ بَقِيَتْ قَتَلْتُ أَوْ عَفَوْتُ؛ وَ إِن مِتُّ فَاقْتُلُوهُ قَتَلْتِي وَ لَا تَعْتَدُوا؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ آلَ مَعْ تَدِين﴾»<sup>۲</sup>»

امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۳: «او اسیر دست شماسست، غذای او را نیکو دهید و جا و محل او را جای خوبی قرار دهید! پس اگر من زنده ماندم، او را قصاص می‌کنم یا عفو می‌نمایم، و اگر از این ضربت مردم، او را به همان طوری که مرا کشته است بکشید و زیاده روی و عدوان نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد!»

\* سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰؛ سوره مائده (۵) آیه ۸۷.



حضرت را ملاقات می‌کرد،<sup>۱</sup> ولی از امروز صبح<sup>۲</sup> دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی‌دادند، حال حضرت ساعت به ساعت سنگین‌تر می‌شد و تحمل ملاقات نداشتند.

### عیادت اَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ از امیرالمؤمنین علیه السَّلام

أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ می‌گوید:

با حارث همدانی و سُویِدِ بْنِ غَفَلَةَ و جماعتی دیگر از اصحاب، دور خانه امیرالمؤمنین جمع بودیم و می‌خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر

امیرالمؤمنین را ببینیم.

(اینها از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین هستند، اَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ از شیعیان خالص و از روایت احادیث و از فقهاست.)

یک مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانه امیرالمؤمنین بلند شد؛ مردمی که بیرون در بودند همه آنها هم صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

حضرت امام حسن علیه السَّلام در را باز کرد و گفت: «ای مردم، متفرَّق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و اجازه ملاقات دیگر ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرَّق شوید!»

همه مردم رفتند ولی من نرفتم؛ یک ساعت درنگ کردم، باز دومرتبه دیدم، یک مرتبه صدای گریه و ناله بلند شد، من هم صدا به گریه بلند کردم.

حضرت امام حسن آمد گفت: «ای اَصْبَغِ، چرا نرفتی؟! مگر پدرم پیغام نداد که بروید؟!» گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایی رفتن ندارد، تا امام خود را نبینم کجا بروم؟! حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود: «بیا!»

من وارد شدم دیدم امیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰:

«قال مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: "وَبِتْنَا لَيْلَةَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مَعَ أَبِي وَقَدْ نَزَلَ السَّمُّ إِلَى قَدَمَيْهِ وَكَانَ يُصَلِّي تِلْكَ اللَّيْلَةَ مِنْ جُلُوسٍ وَلَمْ يَزَلْ يُوَصِّينَا بُوَصَايَاهُ وَيُعَزِّينَا عَنْ نَفْسِهِ وَيُجَبِّرُنَا بِأَمْرِهِ وَتَبْيَانِهِ إِلَى حَيْثُ طَلُوعِ الْفَجْرِ؛ فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَأْذَنَ النَّاسُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُمْ بِالْدُخُولِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ...»

ترجمه: «محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت: ما شب بیستم ماه رمضان را همراه با پدرم مانندیم درحالی که سم به پاهای حضرتش رسیده بود و حضرت نشسته نماز می‌خواندند و تا طلوع فجر مرتباً حضرت ما را وصیت می‌فرمود و دعوت به صبر می‌نمود و ما را از امرش آگاه می‌ساخت. پس چون صبح شد مردم اجازه خواستند پس حضرت اجازه دادند و مردم بر او وارد شدند.» (محقق)

<sup>۲</sup> یعنی روز بیستم رمضان المبارک. (محقق)

بر سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمال زردتر است. افتادم روی پاهای آن حضرت و می‌گریستم.

آقا فرمود: «ای أصبغ، برخیز، برخیز! چرا چنین می‌کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم، چرا گریه می‌کنی؟!» گفتم: می‌دانم ای امام من، شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می‌کنم!

آقا رو کرد به من، فرمود: «لابد می‌خواهی برای تو حدیثی بگویم؟» عرض کردم که: برای همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

امیرالمؤمنین فرمود: «در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود: "ای علی، برو در مسجد و اعلان کن مردم جمع بشوند: الصلوة جامعة! و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

أَلَا مَنْ عَقَّ وَوَالِدِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ أَبَقَ [مِنْ] مَوَالِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أُجْرَتَهُ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ!

آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسی که از دست مولای خود بگریزد، لعنت خدا بر اوست! کسی که اجرت اجیری را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!

من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: الصلوة جامعة! مردم جمع شدند، رفتم بر بالای منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم.

یکی از جمعیت برخاست و گفت: "یا علی! مقصود از این جملات چیست؟ شرحی برای ما بکن!" من هیچ نگفتم.

برگشتم خدمت رسول خدا و عرض کردم: یا رسول‌الله، جانم فدایت! من پیغام شما را به مردم رساندم ولی یکی از جمعیت برخاست و از من تقاضای شرح کرد و چون از شما پرسیده بودم چیزی نگفتم.

بعد، امیرالمؤمنین رو می‌کند به أصبغ می‌گوید: «ای أصبغ! دستت را بده!» أصبغ دستش را می‌دهد؛ بعد گفتند: «این انگشتت را بیاور!» امیرالمؤمنین انگشت أصبغ را گرفتند و گفتند:

«همین طوری که من الآن انگشت تو را گرفتم، پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

"ای علی، من و تو دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را عاق کند و نافرمانی کند، از رحمت خدا دور است!

ای علی، ما موالی این امت هستیم، کسی که از سنت ما بگریزد، از رحمت خدا دور است!

ای علی، ما اجیر این امت هستیم، کسی که مزد ما را ندهد به خاطر نافرمانی خدا، او از رحمت خدا دور است!»

این جملات را امیرالمؤمنین فرمودند و بعد بیهوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‌ای اثر کرده بود که حضرت در همان حال بیهوشی گاهی اوقات ران راستشان را بالا می‌آوردند و بعد می‌گذاشتند زمین، بعضی اوقات ران چپ.

من نشسته بودم، باز امیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: «ای اصبع نشسته‌ای؟» گفتم: جانم فدایت، بلی. گفتند: «می‌خواهی روایت دیگر برایت بگویم؟» عرض کردم: بفرمایید. امیرالمؤمنین فرمود:

«روزی من از شدائد و مصیبات این منافقین امت و کارشکنی‌ها و ...؛ خیلی اوقاتم تلخ بود، غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه‌باغ‌های مدینه می‌رفتم. پیغمبر به من برخورد کردند و گفتند:

”یا علی، چرا این قدر غمگینی؟ تمام وجودت را غم گرفته!“ گفتم: یا رسول‌الله مگر نمی‌دانی؟! پیغمبر فرمودند: ”حالا می‌خواهی برایت یک حدیث بگویم تا از این غم بیرون بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟“  
عرض کردم: جُعِلْتُ فِدَاک، بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: ”ای علی! بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامی به تو در روز قیامت عنایت می‌کند که به کسی عنایت نکرده؛ منبری می‌گذارند در محشر به نام منبر حمد و من در بالای آن منبر در پله هزارمین می‌نشینم و تو یک پله از من پایین‌تر می‌نشینی و لوای حمد را جبرائیل به دست من می‌دهد، من به دست تو می‌دهم؛ آن وقت یک پله پایین‌تر خازن بهشت، و یک پله پایین‌تر مالک جهنم است، و بعد تمام خلائق من الأولین و آخرین از سُعْدَا و أَشْقِیَاء و حتّی از همه اولیای خدا و صالحین و پیغمبران روی این درجات منبر قرار می‌گیرند، و تمام امت‌ها در صحرای محشر.

خازن بهشت که یک درجه از تو پایین‌تر نشسته رو می‌کند به تمام اهل

محشر می‌گوید: ای اهل محشر! اگر مرا می‌شناسید که می‌شناسید، اگر نه من خودم را معرفی می‌کنم؛ من خازن بهشتم! خداوند کلیدهای بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان علی.

بعد خازن جهنم، مالک جهنم می‌گوید که: ای اهل محشر! هر که مرا می‌شناسد، می‌شناسد؛ اگر نمی‌شناسد من خودم را معرفی می‌کنم: من مالک جهنم هستم! خداوند علیّ اعلیّ مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را به پیغمبر آخرالزمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به من

امر فرمود که ببنداز در دامان علی.

یا علی، در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنم در دامن تو انداخته می‌شود، و جهنم و بهشت براساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبت تو قسمت می‌شود، هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت و هر کس دور است اهل جهنم است؛ و این میزانی است که خداوند علیّ اعلیٰ به تو عنایت کرده است.

آن وقت یا علی، من بر می‌خیزم و تو هم بر می‌خیزی، من دست می‌زنم به عرش پروردگار و به عرش رحمت، تو دست می‌زنی به کمر بند من، اهل بیت تو دست می‌زنند به کمر بند تو، و شیعیان همه دست می‌زنند به کمر بند اهل بیت.

عرض کردم: یا رسول‌الله! آن وقت همه به بهشت می‌روند؟

سه مرتبه پیغمبر فرمود: «إی و ربّ الکعبة! إی و ربّ الکعبة! بله، آن وقت همه به بهشت می‌روند. تمام این جمعیت و شیعیان و محبین که دست زده‌اند به دامن اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می‌روند به لطف خدا!»

این آخرین جمله امیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود.<sup>۱</sup>

### سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به قاتل خویش

باز امیرالمؤمنین بیهوش شد؛ چند لحظه‌ای دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن علیه السلام یک کاسه شیری برای امیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان می‌لرزید، یک جرعه خوردند؛ بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

این شیر را ببر برای اسیر خود؛ این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید! بر من یک ضربه زده، فقط می‌توانید بر او یک ضربه بزنید؛ مبادا او را مثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را ببرید)! مبادا او را [زنده] آتش بزنید!<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، ص ۱۳۲ - ۱۳۵، با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۵۷:

«در رساله ۴۷ از نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۷ از طبع عبده مصر، وارد است که آن حضرت در ضمن وصیت‌های خود فرمودند: «نظروا إذا أنا متُّ من ضربته هذه فأضربوه ضربة بضربة، ولا یمثل بالرجل؛ فإنی سمعتُ رسولَ الله صلی الله علیه و آله یقول: إیاکم و المثله و لو بالکلب العقور.»

و در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۶۳ به همین الفاظ از نهج البلاغه آورده است، و در ص ۶۶۰ از مناقب، خوارزمی نقل کرده است. و در تاریخ طبری، به تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم ج ۵، ص ۱۴۸ آورده که:

شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می فرمود: «خدا مثله را مکروه دارد و مبعوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده‌ای!» ای حسن! از آنچه می خوری به آن بخوران، و از آنچه می آشامی به او بیاشام!<sup>۱</sup> حضرت امام حسن عرض می کند:

پدر جان! این ملعون، اَشْقَى [الأولین و اَشْقَى] آخرین، تو را کشت و تمام مؤمنین را مصیبت زده کرد، و خانه‌های کوفه را یتیم کرد، و بچه‌های یتیم و زنان بیوه را دربدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بر ما کرد؛ و تو دائماً بر او سفارش می کنی؟! حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر نمی دانی ما خاندان رحمتیم، ما بر همان اساس عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم!<sup>۲</sup>

سیدالشهدا علیه السلام که مانند ابر بهاری گریه می کرد و چشمانش از شدت گریه مجروح شده بود، اشک‌های آن حضرت بر صورت امیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم‌های خود را باز کرد، فرمود:

ای حسین، به حق من بر تو، گریه نکن! الآن در آسمان بودم و دیدم گریه تو ملائکه را به گریه درآورده است!

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

به زودی می بینم که این امت، کینه‌های دیرینه را از شما بگیرند و شما را زیر شمشیر ستم قطعه قطعه کنند؛ بر شما باد به صبر و استقامت!<sup>۳</sup>

**﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾؛ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾.**<sup>۴</sup> نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَنُدْعُوكَ وَنُقَسِّمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالتَّسْعَةَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ ...!

---

”و قد كان عليُّ نَهَى الحَسَنَ عَنِ المِثْلَةِ. و قال: يا بَنِي عَبْدِ المُطَّلِبِ! لا أَلْفَيْتُكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ المُسْلِمِينَ تَقُولُونَ: قُتِلَ أميرُ المُؤْمِنِينَ، قُتِلَ أميرُ المُؤْمِنِينَ! ألا لا يُقْتَلَنَّ إلَّا قَاتِلِي. انظُرْ يا حَسَنُ! إن أنا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبْهُ ضَرْبَةَ بَضْرَبَتِهِ؛ و لا تُمَثِّلْ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلِهِ] وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ المِثْلَةَ وَ لَوْ أَنهَا بِالْكَلبِ العَقُورِ.“  
و عین این حدیث را ابن اثیر در کامل، ج ۳، ص ۳۹۱ آورده است.

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۸، به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام به إسناد خودش، از لوط بن یحیی، از مشایخش.

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۷.

<sup>۳</sup> همان، ص ۲۸۸، با قدری اختلاف.

<sup>۴</sup> ۴ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

<sup>۵</sup> ۵ سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

خدایا ما را بیامرز! از همه گناهان ما بگذر! تا از ما راضی نشوی ما را از دنیا مبر! در این ماه مبارک رمضان قلم عفو را بر جمیع گناهان ما بکش! توبه ما را قبول بفرما! دعاها را مستجاب بکن! در این شب و شب قدر از بهترین نفعات خزانه قدس روزی ما بفرما! ما را از زیارت کنندگان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار بده! توفیق عبادت در این شبها به ما عنایت بفرما! دل‌های ما را بیش از این به نور یقین منور کن! سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بفرما! حوائج شرعیّه ما برآور! فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان! دیدگان ما را به جمالش منور بفرما!

و عَجِّلِ اللّٰهَ فِی فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ